



۱- وسمن، موتحمی حروف، صحن ۵-۶

۲- دکتر معین و دیوانه هایش، مهدخت معین، صحن ۶-۷

۳- ساخته هایت بورگوین رهان نویس گرن بسته، ص ۲۷

۴- اشاره، جمال میرصادقی، صحن ۴۷ تا ۵۰

رسمنا ،

سلول ،

شنبل ، لول ،

نیزور ۱۳۹۵

۶۳ ◊

در آینه شاهراه

ردیف	شیوه	معنی
۱	معنی	معنی
۲	معنی	معنی
۳	معنی	معنی
۴	معنی	معنی
۵	معنی	معنی
۶	معنی	معنی
۷	معنی	معنی
۸	معنی	معنی
۹	معنی	معنی
۱۰	معنی	معنی
۱۱	معنی	معنی
۱۲	معنی	معنی
۱۳	معنی	معنی
۱۴	معنی	معنی
۱۵	معنی	معنی
۱۶	معنی	معنی
۱۷	معنی	معنی
۱۸	معنی	معنی
۱۹	معنی	معنی
۲۰	معنی	معنی
۲۱	معنی	معنی
۲۲	معنی	معنی
۲۳	معنی	معنی
۲۴	معنی	معنی
۲۵	معنی	معنی
۲۶	معنی	معنی
۲۷	معنی	معنی
۲۸	معنی	معنی
۲۹	معنی	معنی
۳۰	معنی	معنی
۳۱	معنی	معنی
۳۲	معنی	معنی
۳۳	معنی	معنی
۳۴	معنی	معنی
۳۵	معنی	معنی
۳۶	معنی	معنی
۳۷	معنی	معنی
۳۸	معنی	معنی
۳۹	معنی	معنی
۴۰	معنی	معنی
۴۱	معنی	معنی
۴۲	معنی	معنی
۴۳	معنی	معنی
۴۴	معنی	معنی
۴۵	معنی	معنی
۴۶	معنی	معنی
۴۷	معنی	معنی
۴۸	معنی	معنی
۴۹	معنی	معنی
۵۰	معنی	معنی
۵۱	معنی	معنی
۵۲	معنی	معنی
۵۳	معنی	معنی
۵۴	معنی	معنی
۵۵	معنی	معنی
۵۶	معنی	معنی
۵۷	معنی	معنی
۵۸	معنی	معنی
۵۹	معنی	معنی
۶۰	معنی	معنی
۶۱	معنی	معنی
۶۲	معنی	معنی
۶۳	معنی	معنی
۶۴	معنی	معنی
۶۵	معنی	معنی
۶۶	معنی	معنی
۶۷	معنی	معنی
۶۸	معنی	معنی
۶۹	معنی	معنی
۷۰	معنی	معنی
۷۱	معنی	معنی
۷۲	معنی	معنی
۷۳	معنی	معنی
۷۴	معنی	معنی
۷۵	معنی	معنی
۷۶	معنی	معنی
۷۷	معنی	معنی
۷۸	معنی	معنی
۷۹	معنی	معنی
۸۰	معنی	معنی
۸۱	معنی	معنی
۸۲	معنی	معنی
۸۳	معنی	معنی
۸۴	معنی	معنی
۸۵	معنی	معنی
۸۶	معنی	معنی
۸۷	معنی	معنی
۸۸	معنی	معنی
۸۹	معنی	معنی
۹۰	معنی	معنی
۹۱	معنی	معنی
۹۲	معنی	معنی
۹۳	معنی	معنی
۹۴	معنی	معنی
۹۵	معنی	معنی
۹۶	معنی	معنی
۹۷	معنی	معنی
۹۸	معنی	معنی
۹۹	معنی	معنی
۱۰۰	معنی	معنی

۷- آیل ۱۳۹۷ | تاریخ: ۰۷-۰۷-۱۳۹۷

Salvator

فیروزه هنر

دستورات اینجا میباشد



۱- فیروزه هنر

۲- فیروزه هنر

۳- فیروزه هنر

۴- فیروزه هنر

۵- فیروزه هنر

۶- فیروزه هنر

۷- فیروزه هنر

۸- فیروزه هنر

۹- فیروزه هنر

۱۰- فیروزه هنر

۱۱- فیروزه هنر

۱۲- فیروزه هنر

۱۳- فیروزه هنر

۱۴- فیروزه هنر

۱۵- فیروزه هنر

۱۶- فیروزه هنر

۱۷- فیروزه هنر

۱۸- فیروزه هنر

۱۹- فیروزه هنر

۲۰- فیروزه هنر

۲۱- فیروزه هنر

۲۲- فیروزه هنر

۲۳- فیروزه هنر

۲۴- فیروزه هنر

۲۵- فیروزه هنر

۲۶- فیروزه هنر

۲۷- فیروزه هنر

۲۸- فیروزه هنر

۲۹- فیروزه هنر

۳۰- فیروزه هنر

۳۱- فیروزه هنر

۳۲- فیروزه هنر

۳۳- فیروزه هنر

۳۴- فیروزه هنر

۳۵- فیروزه هنر

۳۶- فیروزه هنر

۳۷- فیروزه هنر

۳۸- فیروزه هنر

۳۹- فیروزه هنر

۴۰- فیروزه هنر

۴۱- فیروزه هنر

۴۲- فیروزه هنر

۴۳- فیروزه هنر

۴۴- فیروزه هنر

۴۵- فیروزه هنر

۴۶- فیروزه هنر

۴۷- فیروزه هنر

۴۸- فیروزه هنر

۴۹- فیروزه هنر

۵۰- فیروزه هنر

۵۱- فیروزه هنر

۵۲- فیروزه هنر

۵۳- فیروزه هنر

۵۴- فیروزه هنر

۵۵- فیروزه هنر

۵۶- فیروزه هنر

۵۷- فیروزه هنر

۵۸- فیروزه هنر

۵۹- فیروزه هنر

۶۰- فیروزه هنر

۶۱- فیروزه هنر

۶۲- فیروزه هنر

۶۳- فیروزه هنر

۶۴- فیروزه هنر

۶۵- فیروزه هنر

۶۶- فیروزه هنر

۶۷- فیروزه هنر

۶۸- فیروزه هنر

۶۹- فیروزه هنر

۷۰- فیروزه هنر

۷۱- فیروزه هنر

۷۲- فیروزه هنر

۷۳- فیروزه هنر

۷۴- فیروزه هنر

۷۵- فیروزه هنر

۷۶- فیروزه هنر

۷۷- فیروزه هنر

۷۸- فیروزه هنر

۷۹- فیروزه هنر

۸۰- فیروزه هنر

۸۱- فیروزه هنر

۸۲- فیروزه هنر

۸۳- فیروزه هنر

۸۴- فیروزه هنر

۸۵- فیروزه هنر

۸۶- فیروزه هنر

۸۷- فیروزه هنر

۸۸- فیروزه هنر

۸۹- فیروزه هنر

۹۰- فیروزه هنر

۹۱- فیروزه هنر

۹۲- فیروزه هنر

۹۳- فیروزه هنر

۹۴- فیروزه هنر

۹۵- فیروزه هنر

۹۶- فیروزه هنر

۹۷- فیروزه هنر

۹۸- فیروزه هنر

۹۹- فیروزه هنر



از: هر تضیی صراف

ویسمن

در خصوص واژه‌ای که برای نام مجله انتخاب شده است، تاکنون زبان شناسان توضیحاتی نداده‌اند، با ریشه واژه‌این نام از طریق داستان مشهور ویس و دامین آشنایی داریم و به صورت ترکیب در چند قام دیگر محلی برخورد داشته‌ایم، درباره معنی و مفهوم آن هیچ گونه آگاهی بدست داده نشده است، و این اولین بار است که در جستجوی معنی آن کوشش می‌شود. ملاک و مأخذ ما در این تحقیق که به اختصار برگزار شده است از طریق زبانهای قدیم هند و اروپایی صورت گرفته است و به کمک آن زبانها است که بهاظهار نظر پرخاسته‌ایم و به توجیه آن مبادرت می‌کنیم، می‌دانیم که زبان فارسی یکی از کهن ترین زبانهای موجود است و در همن یکی از شاخه‌های زبانهای هند و اروپایی است، صورتهای اصلی این واژه را در برخی از زبانهای باستانی جهت دستیابی به معنی آن در اینجا متذکر می‌شویم:

این واژه در زبانهای قدیم آنگلوساکسون و گوتیک به شکل معدودی وینن «Witan» به کار رفته است. در زبان آلمانی قدیم، ویزن «Wizzan» است. و در نروژی قدیم به صورت وتا «Vita» دیده می‌شود که با «Wet»



ویسمن

^۲ زبان یونانی همیستگی کامل دارد. در سانسکریت به شکل ودا « Véda » موجود است که صورت لاتینی آن « Vides » است. شکل یونانی این واژه به صورتهای مختلف دیده می‌شود که عبارت است از :

وَتْ « Wet » وَوِیسْ « Wis » وَیسْ « Wijs » وَوِیتن « Wijten » و آخرین صورت آن وَتیگن « wittigen » است . در زبان هلندی هنوز به شکل ویتن « weten » به کاربرده می‌شود . در انگلیس جدید به صورت وَایز « wise » استعمال می‌گردد . در تمام زبانهای ذکر شده در فوق این واژه را برای « دانش و معرفت » به کار می‌برند .

جزء دوم واژه ویسمن - مان یامن است . مان « Man » در زبان پهلوی به معنی « خانه و مسکن » و در پارسی باستان « Maniya » (خانه و سرای) می‌باشد .

مان یا من در اوستائی به صورت « Manah » و در پهلوی « Manitān » به معنی آن دیده شده است . مان یا من به صورت پسوند به معنی ذیل به کار رود :

۱- مان - پسوند سازنده اسم معنی از دیشة فعل : سازمان، زایمان، ویسمان

ویسمن »

xalvat.com

۲ - پسوند سازنده اسم ذات از مصدر مرخم : ساختمان ، ویسمان

ویسمن » .

ویسمن پاهر دو صورت اسم ذات و اسم معنی قابل توجیه است . برای تبیین بیشتر خلاصه گونهای از آنچه را که نوشته شدمی آوریم تا معنی آن به صورت وسیع تری بازگو شود . « ویس » به معنی دانش و معرفت و « من » به معنی خانه و سرای و مسکن است . اما در زبان اوستائی و پهلوی به معنی آن دیده شده است که « مان » و « من » به معنی « آندیش » است ، رویهم رفته دو معنی مستقل می‌توان برای ویسمن متصور شد . یکی « دانش آندیش » و دیگری « دانش سرای » یا « دانش خانه » و یا « دانشگاه » و ما با در نظر گرفتن هر دو معنی آن را به کار می‌بریم در پایان باید گفت که این واژه از بهر ساختهای نگارنده نیست بلکه واژه‌ای است اصلی و ایرانی هر چند تشابهاتی با لغتهای دیگر هند و ادوپایی در آن دیده می‌شود و به اختصار از آنها سخن رفت که بیشتر به منظور آگاهی از معنی آن بود نه بحث لغوی و دیششناصی ، تاجایی که نگارنده خبر دارد در چند محل ایران این واژه دیده شده است : یکی در ساوه به صورت « ویسمان » که نام محل است و دیگری در لرستان به معنای صورت و نیز در ناحیه‌ای از خرمآباد به شکل « ویسیان » .

از : مهدخت معین

xalvat.com

دکتر معین و ادبیات معاصر

پدرم دوباره صادق هدایت می‌گفت : « بدون شک نام صادق هدایت جاویدان خواهد بود، وی در تحول نثر فارسی بسیار مؤثر بود و از جمله پیشوایان پهلوی دانان معاصر نیز بود، بحث درباره آنار او فرصتی زیاد می‌خواهد، ولی باید گفت هدایت بحق یکی از با ارزشترین نویسنده‌گان معاصرها بود » (۱)

پدر، غیر از آثار نویسنده‌گان بزرگ و معروف معاصر، نوشته‌های نویسنده‌گان جوان و گمنام را نیز به دقت می‌خواهد حتی برخی از پاورقی‌های مجلات را، داستانهای کوتاه و دمانها را، در ضمن خواهند از لغات و اصطلاحات آنها پادداشت بر می‌داشت.

با وجود گرفتاریهای زیاد تمام اشعار نو از شعرای معاصر را می‌خواند و خوبها را تحسین می‌کرد، پریای شاملو را بسیار دوست‌می‌داشت و چون من تمام آنرا در حافظه داشتم اغلب دو سفرهایی که می‌رفتیم، بین راه می‌خواست که من آنرا بخوانم و لذت می‌برد، و من حالا این شعر را بیشتر از آن جهت دوست دارم که او دوست‌می‌داشت.

(۱) از مصاحبه دکتر معین در مجله آمید ایران اردیبهشت ۱۳۴۶



۷

دکتر معین

پدر دو باره شعر نو معتقد بود : که شهر تویلک پدیده بسیار با ارزش هست و نیما را بحق می قوان پدر شعر نو محسوب داشت . افسانه نیما را بسیار دوست می داشت و در لحظات بسیار محدودی که از کار علمی فارغ بود، اغلب می شنیدم که برخی از ابیات افسانه نیما را از حفظ می خواند .

xalvat.com

به خاطر دارم شیی عکسی را در روزنامه بنیان داد و گفت این نیما یوشیج است ، پدر شعر نو ، افسوس نیما در گذشته و من او را نهیده ام گویا شب بعد بود که وصیت نامه نیما در روزنامه ها درج شد، پدرم باحیرت آنرا می خواند و از اینکه نیما را ندیده بود بیشتر افسوس می خورد . طبق وصیت نیما ، پدرم و جلال آل احمد و دیگر دوستان نیما همکاری تازه ای را آغاز کردند ، چنانکه دو مقدمه افسانه و دیاعیات نیما پدرم نوشتند .

..... اگر نه وصیت کتبی آن بزرگوار بود در اقدام بدون مهم جسارت نمی ورزید نگارنده به باری آقایان آل احمد و دکتر جنتی عطا ای (طبق وصیتنامه نیما) و پرویز داریوش دوستان و یاران آن منحوم به تدریج آثار وی را تدوین و منتشر خواهد کرد .

درین دفتر نخست افسانه است و میں دویست و شصت و یک رباعی او دفترهای بعد هر یک مقطعه ای را در بر خواهد داشت و در قیچند از آثار پراکنده او . نیز امید است فرصتی دست دهد تا آنچه را که دیگران از او و درباره او گفته و توشته اند در دفتری فراهم آوریم و در آن شرح حال مفصل و دقیق اورا نقل کنیم تا داوری منتقدان را درباره شاعری که به داشتی چنین کرد که خود در این رباعی گفته آسان سازد :

از شعرم خلقی بهم انگیخته‌ام

خوب و بدشان بهم در آمیخته‌ام

خودگوش گرفته‌ام تمایش را ، کاب

در خوابگه مورچکان ریخته‌ام

افسوس که فرصتی نیافت تا آنچه را آرزو داشت و آرزوی قلبی نیما بود با نجام رساند و نیز آل احمد هم به کاروان جاودائیان پیوست ، شاید که بازماندگان این گروه اهمیت این آرزو را دریافته به برآوردن آن پکوشند که هم روان نیما و پدرم و آل احمد شاد شود و دیگران را نیز بهره ای افتد و قسمتی ارزنده از ادبیات معاصر ما تدوین و معرفی گردد .



<http://xalvat.com>

xalvat@xalvat.com

<http://xalvat.com/xalvat7/Nasher-eDigaran>



شاد روان دکتر محمد معین



xalvat.com

صادق هدایت

بزرگترین رمان نویس قرن بیستم

پشت جلد یاد داشتی است از شادروان دکتر محمد معین . در این یاد داشت قطر مرحوم علامه دهخدا را درباره صادق هدایت بقلم دکتر معین می خوانید . کسی تا کنون درباره نویسنده کی مرحوم دهخدا شک نکرده است او که خود صاحب مکتبی است بزرگ و در تعول نش معاصر از پیش گامان است نظر صادق هدایت را بهتر از خود میداند ، این داوری را بدان جویت می آوریم که نشان دهیم قبل از اینکه « بوف کور » هدایت بزرگان هلندی ترجمه شود و منتبدان معروف جهان او را بزرگترین رمان نویس قرن بیستم بنامند ، دهخدا بارزش فکری و قلمی او پی برد بوده است و بر خلاف دیگران که خود را از فردیان و هم فکران او معرفی می کردند انصاف را نادیده نگرفته است . این سندی است بزرگ و سخت ارزشمند و مهربانی است بر دهان آن کسانی که شتابزده و از روی تعبیب و بغضه درباره هدایت چیزها نوشته و گفته اند .

دیگران درباره هدایت

« موقت برای این فرهنگ از این راه بر عالم و ادب = از نظر بیشین که با آنها ربط داشت ، بگی دنیا بود . غالباً بجهت در کارهای دنیا رفتار نمایند و نگذشته ، دنیا را فراموش نمایند . دیگرین که هم این سری از این راه را از نسبت سر اسلام که درین ایام ربطی بین دنیا و دنیز ندارد که می شود . دنیا بآن (م بین) دنیا و دنیز در آن راه است و شر از آن بین میگذرد . »

دهخدا و صادق هدایت

صادق هدایت از جمله افراد محدود از رجال علم و ادب از نسل پیشین که با آنها رابطه داشت ، یکی دهخدا بود . غالباً بدیدن وی می آمد و مقاآضااتی داشتند . دهخدا با خاندان هدایت مخصوصاً پدر صادق هدایت مربوط بود و این پدر را از نبوغ پسر آگاه کرد و فی الجمله در این ایام رابطه بین پدر و فرزند کوشید . دهخدا بین (م . معین) در اوآخر عمر اظهار داشت (پس از خواندن چند مجموعه داستان هدایت که امیر کبیر بچاپ رسانیده بود) که هدایت در شر از من هم بهتر می نویسد .



اشاره

جوانکی که کامیون را می‌داند، پیرمرد را می‌بیند که از کوچه بیرون می‌آید و به او اشاره می‌کند. جوانک کنار می‌زند و نگه می‌دارد و وی آینه‌ماشین به مردها نگاه می‌کند: مردها کم نشده‌اند مرد سرتراشیده و قوی هیکل توی اتاق کامیون ایستاده است ویکریز فریاد می‌زند. دیگران به فریادهای او یکصدا جواب می‌دهند. آنکه بیرق به دست دارد با قیافه خشنود چوب بیرق را به سینه چسبانده است. دیگران دستهای لاغر و استخوانی خود را مشت کرده‌اند و تکان می‌دهند. پیرمرد از کوچه بیرون آمده است و با عصبانیت عصایش رایه طرف جوانک تکان می‌دهد و به مردهای توی اتاق کامیون اشاره می‌کند.

مرد خوش پوش و پاپیون زده‌ای که کنار جوانک نشسته است و به جلو خیره شده، برمی‌گردد و خیره خیره به جوانک نگاه می‌کند و با خشونت می‌پرسد:

xalvat.com

«چرا ایستاده‌ای؟

جوانک پیرمرد را نشان می‌دهد. مرد به پیرمرد نگاه می‌کند و شانه‌بالا می‌اندازد و می‌گوید:

«من صلاحیت ندارم که ترا را هفتمائی کنم، هرجور دستور است رفتار کن.»

جوانک ملتمسانه می‌گوید:

«آخر من چه گناهی کردم، از من پرسیدند بیکاری، گفتم آره، گفتند کارنان و آبداری میخواهی گفتم آره، گفتند کامیون هم که میتوانی برانی، گفتم آره، گفتند بپر بالا و اینهارا دور شهر بچرخان.»

مرد خوش پوش سرش را ازشیشه بیرون می‌آورد و به پشت سرش نگاه می‌کند و می‌گوید:

«ساکت شده‌اند، مسئولش تویی.»

جوانک لرزان می‌گوید:

«من آنها را باید دور شهر بگردانم، مسئول فریاد زدن و تزدن آنها که نیستم.»

مرد خوش پوش با خشونت جواب می‌دهد:

«تو تقصیر کاری، چراماشین را نگه داشتی؟»

جوانک می‌گوید:

«آخر....»

پایش را از روی ترمهز بر می‌دارد و ماشین را به حرکت درمی‌آورد. مرد

با پدخلقی می‌گوید:



xalvat.com

«حالا دیگر فایده ندارد، نگهدار.»

به مردهای عقب کامیون اشاره می‌کند و می‌گوید:

«ساخت شده‌اند، گردانیدن شان نتیجه ندارد.»

جوانک کامیون را نگه می‌دارد و پیاده می‌شود. خیابان شلوغ است.

اتومبیل‌ها و اتوبوس‌ها پیاپی می‌آیند و از کنار آنها می‌گذرند. رهگذرها گاهی چند لحظه در نگ می‌کند و مشکو کافه بدمدهای توی اتاق کامیون نگاه می‌کنند و دوباره تنده بدراء می‌افتد. چند پرسیچه کزار خیابان ایستاده‌اند و برای مردها دست تکان می‌دهند. مردها با صورتهای آفتاب سوخته و بدندهای تکیده ولاغرو لیاسهای پاره‌توی کامیون بی‌حرکت ایستاده‌اند و بهم زده پسر مرد نگاه می‌کنند. پسر مرد از میان بچه‌ها می‌گذرد و به طرف کامیون می‌آید و با خشم عصایش را به طرف جوانک تکان می‌دهد و صدای غریبی از دهان خود درمی‌آورد. جوانک با صدای خفه‌ای می‌گوید:

«پدر من تعصیری ندارم، من فقط رائقده کامیون هستم.»

پسر مرد دستهای لاغر و لرزان خود را درهوا تکان می‌دهد و به مردی که گردش میان میله‌های اتاق کامیون خفت اقتاده است، اشاره می‌کند. مرد به خر خر اقتاده است. زبانش اذلوق درآمده و لیزابه سفیدی از گوشه دهانش جاری است. فشار مردهای توی اتاق کامیون او را به میله‌ها چسبانده است.

پسر مرد لنگان لنگان خود را به اتاق کامیون می‌رساند و سعی می‌کند که او را نجات بدهد. مردهای توی اتاق کامیون ساکت و بیهتزدۀ به او زلزله‌اند. دهانش ابلهانه بازمانده است پسر مرد قریاد می‌کشد و با عصا آنها را عقب می‌راند و می‌خواهد مرد را از جا بلند کند.

مرد خوش پوش و پایپون زده از توی کامیون بیرون می‌آید و بخندن زنان به طرف

پسر مرد می‌رود و با خوش روئی به او سلام می‌کند. پسر مرد را کمک می‌کند تا سرمه د را از میان میله‌ها بیرون می‌کشند. دوستانه می‌گوید:

«واقعاً که قلب مهربانی دارید پدر، جای تاسف است که مثل شما، امر و ز

کم پیدا می‌شود» لبخندی می‌زنند و مردم راهگذر را نشان می‌دهند:

«باید نگاه کنید، انگار نه انگار که چیزی دیده‌اند.»

دستش به چند رهگذر که کنار خیابان درنک می‌کند و به مردهای توی اتاق

کامیون نگاه می‌کنند، اشاره می‌کند. رهگذرها اشاره او را نادیده می‌گیرند و

با صجله به زاه می‌افتدند. مرد قاهقه می‌خندد و می‌گوید:



xalvat.com

«پدر دیدید، انسایه خودشان هم می‌ترسند.»

پیرمرد با بدگمانی اورا بر انداز می‌کند و با صدای غریبی او را کنار می‌زند و عصایش را تهدید کنن تکان می‌دهد.

مرد دوستانه دست به پشت او می‌زند و سرتکان می‌دهد و می‌گوید:

«می‌فهمم، می‌فهمم پدر.. حق با شماست، آدم نباید با همتوعاش چنین رفتار کنار و آنها را مثل گوسفند توی کامیون بربیزد و دور شهر بگرداند. بله، شرافتمدانه نیست که از وجود این بیچاره‌ها برای منظورهای خاصی استفاده شود. دون شان مقام والا انسان شرافتمند است. انسان امروزی پارسیگینی بددوش دارد. برای او مسئله زمان و مکان مطرح است و باید جهت گیری کند و هوشیار باشد که مبادا وظیفه انسانی و مسئولیت اجتماعی خود را از باد بیرد، زیرا همه سعی و کوشش يك مشت اقلیت فاسد و سودجو آن است که انسانهای شرافتمند را از حقیقت باطن مسائل و واقایع به دور نگه دارند و به هر وسیله ممکن بکوشند که آنها را تطییع و خشنود کنند و همکاری آنها را در راه مقاصد خود به کار اندازند. اما انسانهای بیدار و شرافتمند هر گز تن بهمکاری آنها نمی‌دهند و با تجهیز همه قوای خود با همه نیز و علیه دستگاه زور و ستم برمی‌خیزند و تا سرحد جان دراین دار پیش می‌روند و با اقدامات مثبت خود و با استفاده درست از وقایع و حقایق و تأثیر پذیرفتن از اوضاع و احوال جامعه، حرکت تاریخ را سریعتر می‌کنند و در حال و آینده همنوعان خود تأثیر می‌گذارند و فرهنگ قومی دیگری را غنی تر و بارور تر می‌کنند مر دشرا فتمند، به خوبی آگاه است که هر چیز وقتی ارزش واقعی خود را پیدا می‌کند که انسانی تر باشد، چون اگر غیر از این بود انسان هم، هائند بسیاری از جانداران امروز فقط به صورت قسیل در موتهای، یا به عنوان حیوانی که نسل آن روبه اتفاق ام و نابودی است در باغهای وحش، به نمایش گذاشته می‌شود. بله، پدر باید انسان بود و انسانیت را ستایش کردد و وقایع اعتراف داشته باشد.»

مردهای توی کامیون شروع می‌کنند برای او دست زدن و هودا گشیدن مرد

به طرف آنها برمی‌گردند و به آنها تعظیم می‌کند و می‌گوید:

«مشکرم، بسیار مشکرم.»

و سرجوانی داشته داد می‌زند:

«پسر، آن کیسه را بیار...»

جوانک کیسه‌ای را از جلو کامیون بیرون می‌آورد و به دست او می‌دهد.



مرد دست توی کیسه می کند و تکه های نان خشک را بیرون می آورد و مشت مشت
میان مردهای توی کامیون پخش می کند.

جنب وجوشی میان مردها پیدا می شود، یکدیگر را کنار می نزند و به عنم
فشار می آورند و هر کدام برای گرفتن تکه های نان دست پیش می آورند. مرد
خوش پوش یا مهربانی می گوید:

«جانم عجله نکنید، بهمه تان می رسد. اندازه همه هست.»

چوانک دائمی به در کامیون تکیه داده است و بیصدا گریه می کند. پس-

مرد ساکت شده است و به مردهای توی کامیون نگاه می کند.

مرد خوش پوش یا مرد چهارشانه ای که به طرف آنها آمده است، دست

می دهد و پیر مرد را نشان می دهد و می گوید:

«آقا را کمک کنید و به منزل پرسانید.»

دست پیر مرد را می گیرد و محکم می فشارد و به طور رسمی، مودبانه

می گوید،

«از آشنازیتان بسیار خوشوقتم، به امید دیدار.»

با سر خدا حافظی می کند و تنده به طرف در کامیون می رود. جوانک را نموده

گریان پرمی گردد و سر مردها توی کامیون فریاد می نزند. مردها به جنب وجوش

می افتد و به هم دیگر فشار می دهند و یکی از آنها تعادل خود را از دست می دهد و

می افتد و سرش میان میله های اتاق کامیون گیر می کند.

فریادهای مرد سرتراشیده و قوی هیکل بلند می شود و دیگر ان به فریادهای

او جواب می دهند و هورا می کشنند. پسر چمه های کنار خیابان پر ایشان دست

می نزند. پس مرد عصایش را تکان می دهد و صد اهای غریبی از دهانش پیرون

می آید مرد چهارشانه زیر بازوی او را می گیرد و با مهربانی می گوید:

«پدر من، جانم، من که نمی توانم بفهمم توجه می گوئی، بی خودی خودت

را خسته نکن. تکیه بده به من، راه بیفت. من یک کلمه از حرفا های آرامی فهمم.»

چوانک پشت فرمان بی نشیند. ماشین را روشن می کند و راه می افتد و

از جلو مرد چهارشانه که زیر بازوی پیر مرد را گرفته است می گذرد. مرد

چهارشانه بلند بلند حرف می نزند. مثل این است که مطلب با مزمایی برای پیر

مرد تعریف می کند و قاهقه می خنبد و پیر مرد را به جلو می برد.

جمال میرصادقی